

مشرب عامری

میرزا اشرف معروف به «مشرب عامری» اصلش از اعراب بنی عامر و در دستگاه نادر شاه افشار بوده است. گویند در زمانی که کارگزاری یکی از شهرستانهای اراک را داشته به طمع سودا و کسب مالی از این ماموریت خودکار خلافی را مرتکب گشته، در نتیجه آن پادشاه قهار بر او خشم گرفته، یک چشم جهان بینیش از میان رفته، از آن پس بجامه درویشی در آمده راه توحید می سپرده، زشت و زیبا و شاه و گدا، را بیک چشم می دید تا در دولت زندیه در شیراز جایگزین گشت و در سال ۱۱۸۰ در گذشت.

ابیات زیر از جمله آثار منظوم اوست:

تو گر تمکین نمی بینی بسوی محنت اندیشان

چه دانی روزها، اندوه شبها، محنت ایشان

جفا کم کن از آن ترسم که چون روز شمار آید

تراهم در شمار آرند با خیل جفاکیشان

نه کامی از وطن جستم نه طرفی بستم از غربت

نه از بیگانگانم شاد شد خاطر نه از خویشان

افسانه عشق ما خوانند به داستانها طفلان به دبستان مرغان به گلستانها

چه ره نواختی ای مرغ خوش ترانه عشق که نه رواق مقرنس پر از ترانه تست

تذکره دانشمندان و سخن سرایان فارس شرح و بیشتری از ترجمه حال مشرب عامری

داده و اشعاری نیز اضافه بر دیگران آورده است

«مولانا میرزا اشرف شیرازی عامری سمنانی الاصل متخلص به «مشرب» از نویسندگان

فاضل و شعراء نامور قرن دوازدهم هجری است. اصلش از اعراب عامری است که در

سمنان اقامت دارند ولی در سالهای دراز در شیراز بوده و هم در آن شهر بدرود حیات

گفته و در روضه سید میر احمد شاهچراغ (ع) مدفون شده است.»

« در تذکره انجمن آرا آمده است در دولت در بعضی از بلاد عراق عامل بود با آنکه آن پادشاه قهار یک چشم او را میل کشید همچنان به امور دیوانی مشغول. بالاخره خود را از این شغل معزول و ملبس بسکوت فقر چند سال در عهد زندیه در شیراز بسر می برد.»

« در این عرض به همه مشاغل به خدمت اغلب فضلاء و عرفا رسیده استفاضه کرده، مرد حراف زبان آوری بود، در علوم غریبه نیز استحضاری داشته و در فن سیاق تالی شمس و علم عروض و قافیه را از مولانا مشتاق اصفهانی اخذ کرد آنچه خود مدعی بوده است.»

«تاریخ بر وقایع عالم مسمی به «تاریخ اشرفی» که در چهار جلد نوشته شده است و دو دیوان شعرا و در سوانح زندگیش مفقود، آنچه از خیالات او به نظر فقیر رسیده یکهزار و پانصد بیت می شود.»

بخاکپای تو گر صدر رهم هلاک کنند اگر تو پای بخاکم نهی ندارم باک

رباعیات

ماهی که صباحت از جنینش می ریخت مشک از سر زلف، عنبرینش می ریخت
چون شاخ شکوفه دیدم از غارت باغ می آمد و گل ز آستینش می ریخت
